

معرفی محمدرضا سرکارآرانی، برگرفته از کتاب در تمنای یادگیری:



کشورداری را برایش ایجاد می‌کند و در همین دوران تلاش می‌کند تا آران و بیدگل به یک شهرستان تبدیل شود. اما به‌رحال دغدغه آموزش و پرورش باز هم او را به دانشگاه و تحصیل باز می‌گرداند و این بار سودای رفتن دارد. او هم مانند تمام افراد موفق یک شبه ره صد ساله را نرفت، چه‌گونه؟ او قدم‌به‌قدم از مربی تربیتی در یک مدرسه ابتدایی شروع کرد- که خیلی از سوالات اساسی‌اش در ارتباط با آموزش و پرورش و معلمی هم از همین‌جا شکل می‌گیرد- تا امروز که به‌عنوان «رییس دپارتمان علوم تربیتی دانشکده علوم تربیتی و توسعه علوم انسانی» دانشگاه ناگویا در ژاپن مشغول به کار است. کارنامه حرفه‌ای او با تعداد بالای مقالات، کتاب‌ها و ترجمه‌ها از استمرار و حرفه‌ای بودنش خبر می‌دهند به‌قول ژاپنی‌ها گویی صدوپنجاه سال زندگی کرده است. محورهای کاری او فرهنگ آموزش، مطالعات تطبیقی آموزش و یادگیری، سنت‌های آکادمیک و فرهنگ دانشگاهی و الگوهای اثربخش بهسازی آموزش به‌ویژه درس‌پژوهی را در برمی‌گیرد. آرانی تنها نظریه‌پرداز نیست چون چه در مقام دانشجو و چه استاد، حضور در مدرسه را که محل تحقیق و پژوهش او و درواقع میدان عمل آموزش و پرورش است، یک اصل مسلم می‌داند. این همه نشان می‌دهد هر آن‌چه در حوزه پرورش و آموزش است را خوب سنجیده و برای رهایی از حرف‌ها و کارهای تکراری و بی‌ثمر این حوزه، جهان‌اندیشه‌هایش را به خارج از مرزها می‌برد؛ به ژاپن، سرزمین آفتاب. آفتاب آموزش و پرورش ژاپن گرما می‌بخشدش و آفتابی برای آموزش و پرورش کشور خود می‌شود. اما آرانی داعیه انقلاب ندارد. دغدغه او به گفته خودش تکامل تدریجی قطار آموزش است، قطاری که مقصد و راهش را باید با بهسازی تغییر دهد. آرانی در فهرست سختی‌ها و شکست‌های کاری‌اش پرچم را به زبان شاعرانه‌ای می‌دهد که نشان ایرانی بودنش است و مانعی برای زبان علمی که بتواند مفهوم و نظرش را به دیگرانی که با این زبان آشنا نیستند، برساند. اما شاید با همین زبان شاعرانه است که اهل دل شده است اهل دل یعنی چه، یعنی باید پای صحبت‌هایش بنشیننی تا وقتی سخن به بچه‌ها و معلمی می‌رسد، برق چشمانش را ببینی، ببینی که چه شوقی برای آموختن دارد و دیگران را با مهر به این راه می‌خواند. شاید شاه‌راهی که آرانی در آن قدم برداشته است دردکشیدن و صبرکردن باشد، آن‌چه در کلامش همواره مکرر می‌شود تمرین و استمرار، هم دردی و هم دلی و شوق یادگیری است. این‌گونه است که به‌قول خودش «من از کلاس درس شروع کردم و از پژوهش در فرایند آموزش و یادگیری؛ جایی که «همه جهان من» بود و حالا «جهانی» کلاس درس من شده است.»

در **بخش اول** کتاب در تمنای یادگیری می‌توان داستان مفصل زندگی سرکارآرانی را خواند. این بخش از آن جهت مهم است که هر اندیشه‌ای از بطن زندگی شخصی و اجتماعی افراد نشأت می‌گیرد.

بخش دوم کتاب به اندیشه‌ها و دستاوردهای سرکارآرانی اختصاص یافته است که گفت‌وگوهای مفصلی است میان اندیشمندان و فعالان آموزش و پرورش و سرکارآرانی، که با فصل‌هایی چون «چرا ژاپن؟» و «شکست‌ها و ناکامی‌ها» شروع می‌شود و با گفت‌وگوهای تخصصی‌تری چون «درس‌پژوهی مدل بهسازی مداوم آموزش»، «درس‌پژوهی مدل بازاندیشی عمل و باربینی پیش‌فرض‌های ذهنی» و ... ادامه می‌یابد.

بخش سوم که به قلم منتقدانی چون «مقصود فراستخواه»، «محمد عطاران» و ... نوشته شده است بخش اول و دوم کتاب، محمدرضا سرکارآرانی را مورد بررسی و نقد قرار داده‌اند که بسیار خواندنی است و زاویای دید مختلفی را نسبت به موضوعی واحد نشان می‌دهد.

در آخر نیز عکس‌هایی از دوران مختلف زندگی سرکارآرانی و معرفی کتاب‌هایی که توسط او نوشته ترجمه یا تالیف شده است، را می‌بینیم.

معرفی محمدرضا سرکارآرانی در جایی که کتاب در تمنای یادگیری به‌طور خاص بر زندگی، اندیشه‌ها و دستاوردهای او اختصاص یافته، بسیار سخت است، اما شاید خواندن این معرفی کوتاه تلنگری باشد برای خواندن کتابی که می‌تواند به بسیاری از پرسش‌های مرتبط با پرورش و آموزش پاسخ گوید و آغازی باشد برای پرسش‌های تازه.

«محمدرضا سرکارآرانی» متولد آران کاشان در سال ۱۳۴۴، کودکی و نوجوانی خود را در آن شهر گذراند و فرزند دوم خانواده‌ای سنتی و مذهبی است. مادرش در خانه قالی می‌بافت و پدرش که اهل شعر است و دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی دارد در شهر کوچک‌شان محترم شمرده می‌شود. از همان کودکی جوهره‌ای در او هست که وی را از دیگر همسالانش متمایز می‌کند، و آن جست‌وجوگری و کنجکاوی در ترکیب با شیطنت‌های کودکانه است، ویژگی‌هایی که هنوز هم در او زنده است!

آموختن را از مکتب‌خانه آغاز می‌کند و از همین دوران است که در خانه، کوچه و بازار با انواع شعرها، دعاها و آیه‌های قرآنی خو می‌گیرد. کار در بازار، راه و رسم رابطه با دیگران را به او که گوش‌های تیزی برای شنیدن دارد، می‌آموزد. در مدرسه کودکی با ویژگی‌های خاص خود است و هر چه به ادبیات و خواندن علاقه دارد و حفظیاتش خوب است، چندان از دروس ریاضی و علوم خوشش نمی‌آید و تا پایه متوسطه کارنامه تحصیلی رضایت‌بخشی ندارد. در انتخاب رشته هم داستانی دارد که از هنرستان به دبیرستان و رشته انسانی کشیده می‌شود. از دوران متوسطه در کارنامه‌اش نمرات بهتری دیده می‌شود که نشان می‌دهد در راه درستی قدم گذاشته و قبولیش در دانشگاه «شهید بهشتی» سرآغازی بر کار حرفه‌ای او می‌شود. البته میان دبیرستان و دانشگاه با شروع جنگ فاصله‌ای می‌افتد که در این فاصله او با رفتن به جبهه و شرکت در جلسات حوزه علمیه قم تجارب خوبی به‌دست می‌آورد، اما در وجودش تمنای دیگری هست و آن یادگیری در بستر معلمی است که به‌زعم دکتر «حمید علیزاده» بذر این تمنا از کودکی در نهاد او کاشته شده است. در مجموع محمدرضا که در خانه به خواست مادر علیرضا صدایش می‌کنند، زندگی همواری ندارد اما با سری پرشور راهش را از میان کتاب‌هایی که می‌خواند، از میان سنت خانوادگی و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و ریسمانی ناگسستنی و متصل به خدا پیدا می‌کند. از داستان زندگی خانوادگی به‌ظاهر آرام او که گذر کنیم به مردی می‌رسیم که در کارش اهل عمل و اهل دل است.

او از همان ابتدای روز خدمتش به‌عنوان مربی تربیتی در روستای نصرآباد، نگاهی به مدرسه می‌کند و می‌گوید: «خدا روشکر که این مدرسه اصلاً دیواری ندارد که من بخواهم آن را رنگ بزنم و شعار بنویسم... روی من به‌عنوان کفش جفت کن بچه‌ها حساب کنید.» او از ابتدای کار به شعارها نه می‌گوید چون اهل عمل است. در اولین تجربه تدریس خود با شوخ‌طبعی و دوستی بچه‌ها در میدان توجه و مهر بچه‌ها قرار می‌گیرد و با ایده‌هایی که دارد، والدین و مدیر مدرسه را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

به‌واسطه تلاشش کم‌کم از آران به کاشان و بعد دانشگاه تهران می‌رود. آن‌جا نیز در میان دانشجویان خودی نشان می‌دهد و استادش که به توانایی او ایمان دارد کار در دفتر نخست‌وزیری را به او پیشنهاد می‌دهد. تجربه‌ای که زمینه‌آشنایی با مبانی